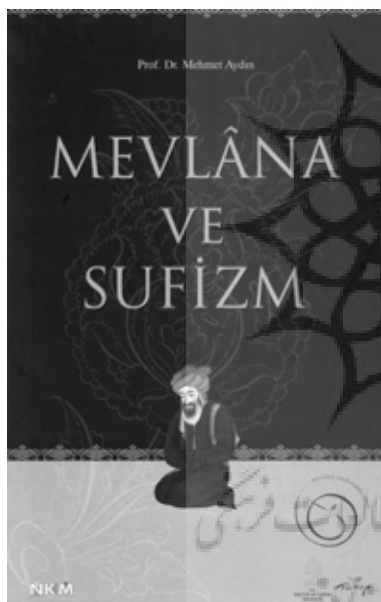


عمر همچون جوی، نو نو می رسد



مولانا و تصوف

عنوان اصلی: Mevlâna ve Sufizm

نویسنده: محمد آیدین (Mehmet Aydın)

ناشر: مرکز فرهنگی نووه (Nüve)

محل و تاریخ انتشار: استانبول - آوریل ۲۰۰۷ - ۱۶۷ صفحه

کتاب شامل ۱۳ بخش است:

۱-۲) در بخش اول (صص ۱۴-۷) تحت عنوان «دین و تصوف در قونیه» ابتدا به توصیف شهر قونیه پرداخته شده که تاریخ یکی از توابع آن چاتال هویوک (Çatal Höyük) به قرن هفتم پیش از میلاد می‌رسد: «فعالیت‌های فرهنگی و دینی در چاتال هویوک که نخستین نور تمدن از آنجا ساطع شده، سطح تمدن انسان‌های این دوره را نشان می‌دهد. تمدن‌های دینی در آناتولی، محدود به چاتال هویوک نبوده، هیتیت‌ها که مهر بر عصر نتولیتیک زده‌اند نیز به روشنگری آناتولی ادامه داده‌اند. آنها دنیای دینی قابل توجهی داشتند و در رأس خدایا نشان «آفتاب آسمان» قرار داشت. ملکه هاتی (Hatti) می‌گوید: الهه آفتاب، آرینا خدای

۱) درباره نویسنده:

پروفسور محمد آیدین استاد دانشکده الهیات دانشگاه سلجوق (قونیه) در حال حاضر وزیر مشاور در امور دینی ترکیه است.

۲) مضامین اصلی:

کتاب با یک مقدمه کوتاه (صص ۴ - ۳) شروع می‌شود. نویسنده در این مقدمه ضمن اشاره به این‌که سال ۲۰۰۷ از سوی یونسکو به عنوان «سال تساهل مولانا» تعیین شده است، خاطر نشان می‌سازد که به همین مناسبت در ترکیه و کشورهای دیگر فعالیت‌های فرهنگی متعددی طرح‌ریزی شده است. وی که از مولانا به شکل متصوف بزرگ یاد می‌کند، معتقد است که دنیا امروز بیشتر از هر زمان دیگر محتاج اندیشه‌های مولانا است.



تصور او یک «ظهور» است. ثانیاً او میان خالق - مخلوق یا حق - خلق جدایی نمی‌افکند... به نظر ابن عربی ارتباط میان حق - خلق یا الله - عالم بسیار مهم است. این جا ذهنیت ثنویت به هیچ وجه مورد نظر نیست. به نظر ابن عربی حق، روح هستی و عالم صورت ظاهر اوست. بدین جهت اندیشه ثنویت نمی‌تواند در اندیشه او جای داشته باشد...» (ص ۱۸).

دیگر متصوف و عالمی که در این بخش مورد اشاره قرار گرفته، صدرالدین قونبوی است که مدت‌ها در قونیه با محی‌الدین عربی همساز و دمساز بود و همو بود که عقد ازدواج با مادر صدرالدین بست و به ترتیب صدرالدین همت گماشت. بدین جهت است که صدرالدین در بیشتر آثارش از محی‌الدین به عنوان شیخ خود یاد می‌کند: «اصولاً صدرالدین می‌خواست دو هدف خود را تحقق بخشد. اولاً اندیشه‌های ابن عربی را ساده‌تر بیان کند، تا طبقه‌ای معین آنها را بفهمند؛ ثانیاً نشان بدهد که نگرش ابن عربی در مورد وحدت وجود منافاتی با اسلام ندارد...» (ص ۲۱).

نویسنده در صحبت از صدرالدین قونبوی از اشاره به آثار وی چون «الفحات الهیه»، «ایجازالبیان فی تأویل ام القرآن» ... نیز باز نمی‌ایستد و به تشریح محتوای آنها دست می‌زند. نویسنده در پایان این بخش چنین نتیجه می‌گیرد:

بزرگ و شاه سر راهب اوست...» (ص ۸).

در این بخش روند حرکت‌های دینی و عرفانی در قونیه به ترتیب تاریخی مورد اشاره قرار گرفته است: «از قرن دوازدهم میلادی به بعد قونیه به همان اندازه که مورد توجه آذربایجان، تبریز و آسیای میانه بود، در جغرافیایی از قرطبه تا مصر نیز مرکز جاذبه به شمار می‌آمد. مدارس این شهر از یک طرف به تدریس علوم نظری الهیات اسلامی می‌پرداختند و از دیگر سو بزرگ‌ترین متصوفان اسلام را به آغوش می‌کشیدند. بزرگ‌ترین توفیق سلجوقیان آناتولی در این دوره را می‌توان ایجاد همسویی و همسازی میان مدرسه و تکیه دانست. شهاب‌الدین سهروردی که در اواخر قرن دوازدهم در حلب کشته شد، نخستین نور فلسفه اشراقی را در قونیه برافروخت...» (صص ۱۱-۱۰). در این بخش از دیگر علمای دینی - عرفانی به ویژه از محی‌الدین عربی و صدرالدین قونبوی نیز یاد شده که هر کدام از چهره‌های مهم آن دوره به حساب می‌آمدند. پایان این بخش به خانواده مولانا و خود جلال‌الدین اختصاص دارد که می‌کشید مسلمانان توأم با تساهل را بیاموزد.

۲-۲) در این بخش (صص ۲۷-۵۱) ابعاد تصوف اسلامی در قونیه قرن سیزدهم تشریح شده است: «قونیه در این دوره به صورت مرکز اصلی دین و فرهنگ درآمد که از سویی محور ایران و بغداد و از دیگر سو محور اسپانیایی داشت. شکی نیست که در این محیط دینی - فرهنگی، در کنار کلام، فلسفه و علوم فقهی، تصوف اسلامی نیز در دوره سلجوقیان آناتولی به اوج رسیده بود. قونیه در قرن سیزدهم به ویژه در خصوص فلسفه و تصوف اسلامی به صورت مرکز جاذبه درآمد بود. بهاء‌ولد، حضرت مولانا، شهاب‌الدین سهروردی، شمس تبریزی، محی‌الدین عربی و صدرالدین قونبوی و تعداد زیادی از متصوفان اسلامی که اسم و مشربشان معلوم نشده، به اقدامات مهم دست می‌زدند و می‌خواستند انسان‌ها را با آرامش آشنا سازند...» (ص ۱۵).

در این بخش از آثار اصلی ابن عربی یعنی «الفتاحات المکیه» و «فصوص‌الحکم» و دیگر آثارش چون «شجره‌الکون»، «رساله‌الوجود»، «انوارالقدسیه» و «التدبیرات الهیه» یاد شده و محتوای آنها مورد بررسی قرار گرفته است: «در نظام ابن عربی دو مورد است که به شکل بارز جلب توجه می‌کند: اولاً آفرینش در



«قونیه در قرن سیزدهم میلادی از یک سو به جهت طلاب علمایی که در مدرسه نظامیه بغداد تربیت شده بودند در علوم شرعی به صورت مرکز جاذبه درآمد و از دیگر سو تحت جلوه‌های اندیشه و تفکر تصوف اسلامی متمایل به ایران و مغرب، محیط پرحرکتی شد. شکی نیست که در این تفکر عرفانی ابن‌عربی، صدرالدین قونبوی و مولانا مؤثر بوده اند. اینک بر ماست که این میراث توانمند فرهنگی را به نسل‌های آینده منتقل کنیم که رسالت بزرگی در این خصوص بر عهده دانشگاه‌های ما محول است.» (ص ۷).

۲-۳) در بخش سوم (صص ۳۶-۸۲) ساختار اجتماعی - فرهنگی دوره مولانا تشریح شده است: «قرن سیزدهم آناتولی که شخصیتی چون مولانا تربیت کرده، در فرهنگ ترک - اسلام به سنتزی دست یافت. مولانا به ساختار احساس و تفکری که از بلخ آورده بود، بعد تصوف که از دوران کودکی تنفس می‌کرد را افزود و در قالب اندیشه و احساس، عشق به زندگی را به انسان‌های دوره خود و دوره‌های بعد تلقین کرد. مولانا اثری از جامعه و ریشه ماست. بنابراین در وجدان جامعه ما ابدی است.» (ص ۳۵).

۲-۴) در بخش چهارم (صص ۴۰-۷۳) از جایگاه مولویگری در تصوف اسلامی سخن رفته است: «مولویگری به عنوان بیان اندیشه و طرز زندگی حضرت مولانا خود را نشان داده است. کسانی که در حیات مولانا از صحبت‌ها و اشعار او مستفیض می‌شدند و اطراف وی گرد می‌آمدند، مولویگری را بنیان نهادند. این طریقت بیش از همه مدیون سلطان ولد است...» (ص ۷۳) در قسمتی از این بخش آمده است که مولویگری در دولت عثمانی بیش از دیگر طریقت‌ها مورد استقبال قرار می‌گرفت: «زیرا مولویگری از دو ویژگی عمده برخوردار بود: در خط اسلام تسنن حرکت می‌کرد و کاری با سیاست نداشت. کما این که در قیام شیخ بدرالدین، مریدان این شیخ کشته شدند، ولی صدمه‌ای به مولویه نرسید. حتی دولت عثمانی از قرن شانزدهم به بعد مولویگری را به عنوان قلعه‌ای در مقابل حرکت‌های منحرف دینی می‌دید. بدین سبب بود که مولویگری از قرن هجدهم به بعد به صورت یک نهاد رسمی دولت عثمانی درآمد» (ص ۳۹).

در این بخش از ادبیات بسیار توانمند مولوی که از قرن ۱۵ به بعد پدید آمد و از نقشی که مولویخانه‌ها در گسترش تصوف

اسلامی داشته‌اند نیز سخن به میان آمده است. ۲-۵) در بخش پنجم (صص ۴۶-۱۴) از تحقیقاتی که در غرب در مورد مولانا صورت گرفته و نقشی که اوا دو ویترای میروویتچ در این خصوص داشته، صحبت شده است: نخستین تحقیقات در مورد مولانا در غرب از قرن نوزدهم شروع شد و افرادی چون نیکلسون، وینفیلد، روزن، ... به ترجمه «مثنوی» دست زدند. میروویتچ (Eva de vitray Meyerovitch) یکی از این شخصیتهاست که تقریباً دو سوم زندگی خود را وقف بررسی آثار مولانا کرد و کتاب‌هایی چون «تصوف و شعر در اسلام» (۱۹۷۲) نوشت و به ترجمه فرانسوی «فیه‌مافیه» دست زد. در این بخش از فعالیت‌های میروویتچ یاد شده و به آثاری که همراه با دکتر جمشید مرتضوی تدوین کرده، اشاره گشته است.

۲-۶) در بخش ششم (صص ۵۶ - ۷۴) دنباله صحبت درباره میروویتچ گرفته شده و لیست کامل آثار او داده شده است: «شکی نیست که خانم میروویتچ بیشتر روی آثار مولانا کار کرده است. او به «مثنوی» بیش از سایر آثار مولانا اهمیت می‌داد و بدین جهت آن را همراه با جمشید مرتضوی به زبان فرانسوی برگرداند. مقدمه‌ای که وی بر این ترجمه نوشته، نشان می‌دهد که تا چه حد با فلسفه اسلامی آشنایی داشت...» (ص ۵۳).

۲-۷) بخش هفتم (صص ۱۰۴ - ۷۵) حاوی ترجمه مقدمه‌ای است که میروویتچ بر ترجمه فرانسوی «مثنوی» با عنوان «جستجوی مطلق» نوشته است. وی در این مقدمه موشکافانه از فلسفه مولانا و از سبکی که در تدوین «مثنوی» بکار برده، سخن به میان می‌آورد.

به نظر او تنها هدف مولانا از تدوین «مثنوی» تصدیق وحدت هستی است: «اگر کسی در «مثنوی» چیزی دیگر پیدا کند، حتماً بت است. نباید شیفته رنگ‌ها شد که رنگ‌ها مظهر کثرت هستند. واقعیت بیرنگ است و همه رنگ‌ها بدان برخوانند گشت...» (ص ۶۹).

در پایان این بخش از مهم‌ترین تراجم و شروح «مثنوی» که از قرن پانزدهم به بعد تألیف شده اند، نیز یاد شده است.

۲-۸) در بخش هشتم (صص ۱۳۱ - ۱۰۵) ابتدا از حیات مولانا سخن می‌رود و سپس به تجزیه و تحلیل «مثنوی» پرداخته می‌شود.



مولویگری به عنوان بیان اندیشه و طرز زندگی حضرت مولانا خود را نشان داده است. کسانی که در حیات مولانا از صحبت ها و اشعار او مستفیض می شدند و اطراف وی گرد می آمدند، مولویگری را بنیان نهادند. این طریقت بیش از همه مدیون سلطان ولد است

۹-۲) در بخش نهم (صص ۱۳۹-۱۳۲) ابعاد انسان گرایی مولانا تشریح شده است: «... حضرت مولانا به انسان و عشق به انسان ها اهمیت بسیار می داد. زیرا همه صوفیان مسلمان، انسان را به چشم اشرف مخلوقات نگاه کرده اند و رفتار انسانی با او را وظیفه دینی و اخلاقی دانسته اند. مولانا این گرایش مشترک صوفیانه را در اوج نشانده بود. یونس امره، حضرت مولانا و دیگران که شخصیت های مهم عرفانی قرن سیزدهم در آناتولی بودند با توسل به فلسفه «مخلوق را به خاطر خالق دوست داشته باش»، انسان گرایی اسلامی را بنیان نهاده اند. اگر انسان گرایی غرب به دو خط خدانشناس و خدانشناس تقسیم می شود، انسان گرایی اسلامی در خطی حرکت می کند که خدا در مرکزش جای دارد. بدین جهت متصوفان اسلامی بر عشق به مخلوق تأکید کرده اند. انسان گرایی مولانا بر این اصل اساسی و قرآن کریم استوار است...» (ص ۱۳۳).

۱۰-۲) در بخش دهم (صص ۱۴۳-۱۴۰) نگرش مولانا به ادیان مختلف بررسی شده است: «... حضرت مولانا برای این که بتواند از یک تفکر علوی که همه را در بر بگیرد، سخن براند بعضاً از فرهنگ های هندی و یونانی نیز اشاراتی گرفته و درهای نوافلاطونی، ایده آلیسم، پانتئیسم (همه خداگرایی) و حتی انسان گرایی را نیز را کوبیده است. زیرا متصوفان بزرگ نمی توانند رضایت فلسفی روح را از برداشت های عوامانه دینی کسب کنند... حضرت مولانا در این راه متوجه «جوهر» هر چیز می شد و کاری با پوست نداشت. او دنبال معنا می گشت و به لفظ نمی اندیشید...» (صص ۱۴۱-۱۴۰).

در جایی از مقاله اشاره شده است که مولانا هر کس را به تبع این که بنده خداست، دوست می داشت. زیرا به نظر او انسان انعکاس جمال خداست. بدین جهت انسان را دوست می داشت و در انسان موجودیت الهی را تماشا می کرد. مولانا همه را از یهودی و مسیحی بچشم انسان می نگریست.

۱۱-۲) در بخش یازدهم (صص ۱۵۱-۱۴۴) از نحوه ارزیابی ادیان در «مثنوی» سخن به میان آمده است. در «مثنوی» حضرت مولانا اشاراتی به همه ادیان وجود دارد. او همان گونه که به داستان حضرت موسی جای داده، از نهادهای اساسی مسیحیت نیز سخن به میان آورده است: «مولانا در بحث از ادیان مختلف

می خواست نشان بدهد که هیچ چیز نمی تواند در مقابل اراده الهی مقاومت کند. فرعون و نمرود که سمبل شیطان، توهم، طمع و ظلم بودند، در مقابل این اراده زانو بر زمین زدند...» (ص ۱۵۱).
۱۲-۲) در بخش دوازدهم (صص ۱۵۲-۱۶۰) به مقایسه نظرات محی الدین عربی و مولانا پرداخته شده و نظریه «وحدت وجود» از دیدگاه این دو بررسی شده است.

۱۳-۲) در بخش سیزدهم (صص ۱۶۶-۱۶۱) مقوله عشق نزد محی الدین عربی و مولانا مورد بررسی قرار گرفته و به اختلافاتی که میان دو در این خصوص وجود دارد، اشاره شده است.

۳) منابع:

نویسنده در تهیه این کتاب از منابع زیادی استفاده کرده که بعضی از آنها را در پاورقی ها و برخی دیگر را در کتابشناسی پایان هر بخش معرفی کرده است.

۴) اشاره:

نویسنده با اشراف کامل به موضوع، اثری فراهم کرده که در آن بعد عرفانی مولانا به کمال تشریح و توصیف شده است. آثاری که وی در تدوین کتاب حاضر مورد استفاده قرار داده، علاوه بر این که بر اهمیت علمی اثر افزوده اند، می توانند به عنوان یک کتابشناسی جامع، پژوهشگران تصوف اسلامی و مثنوی شناسان را کمک کنند.